

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: جهانگیر

بیزن نیابتی ،

هشتم مرداد ۱۳۸۸

جنبش من ، جنبش سرخ!

بیست و شش تیر ، نماد گذار حاکمیت از یک نقطه عطف و ورود آن به یک فاز بی بازگشت بود . با ۲۶ تیر آخرین قطرات امید جناح خامنه ای - احمدی نژاد به امکان کنترل و سازش با جناح رفسنجانی - موسوی ، خشکیده می شود . تا آنجا که به رهبری سیاسی "جنبش سبز" بر می گردد ، از این به بعد دو راه بیشتر در مقابل جناح مغلوب موجود نیست . یا تسلیم کامل و یا تصفیه خونین در مقطع گذار از ساختار . پایه های اجتماعی این جنبش اما ، راه دیگری را خواهند رفت . دیالکتیک مبارزه در خیابان ایجاب می کند که پایه های اجتماعی "جنبش سبز" آرام آرام رهبری خود را پس پشت گذاشته و به مرز سرخ عبور از نظام نزدیک گردد . در این راستا یکی از مهمترین و حیاتی ترین مسائل " جنبش سرنگونی " ، نوع تنظیم رابطه آن با جنبش مذکور می باشد . کوچکترین اشتباهی در این رابطه ، یا ما را به منتهی الیه چپ سکتاریستی پرتاب کرده و به تقابل با " جنبش سبز " می کشاند و یا در نقطه مقابل آن به منتهی الیه راست هدایت کرده و به دنباله روی از جنبش مذکور وادار خواهد کرد . برای تنظیم درست با "جنبش سبز" ، ابتدا به ساکن باید حیطه های این تنظیم را مشخص کرد . این تنظیم در دو حیطه تماماً متفاوت با یکدیگر صورت می پذیرد . اول " خیابان " و دوم " سیاست " . قانونمندیهای حاکم بر این دو حیطه از یک جنس نیستند . بنابراین برخورد با این دو حیطه نیز یکسان نمی تواند باشد . در شرایطی که در حیطه سیاست نیروهای سیاسی شرکت کننده در "جنبش سبز" هیچ ربطی به عناصر متشکله "جنبش سرخ" ندارند و از دو تبار متفاوتند ، اما در نقطه مقابل در حیطه خیابان و تا آنجا که به پایه های اجتماعی "جنبش سبز" برمی گردد ، همگی آنها بی برو برگرد نیروهای بالقوه ما هستند . به یک دلیل ساده که ظرفیت و کشش "جنبش سبز" ، مرزهای نظام موجود است . چرا که این جنبش در چارچوب ساختاری حرکت می کند که رفرم ناپذیر است . چرا که هرگونه رفرمی در این ساختار ، بلاواسطه راه به انقلاب خواهد برد . چرا که حاکمیت اساساً ظرفیت عقب نشینی و تحمل شکاف در بالا را دیگر ندارد . چرا که ورود " عنصر اجتماعی " به صحنه ، کل معادلات صحنه سیاسی ایران را برهم زده است .

مطالبات این "عصر اجتماعی" مطلقاً مطالباتی نیستند که در چارچوب ساختار موجود پاسخ بگیرند. در حالیکه "جنبش سبز" به لحاظ سیاسی تنها می تواند در کادر همین نظام موجود حرکت کند و لاغیر! این عمده ترین تناقض بالا و پایین در "جنبش سبز" است که حرکت آنرا به سمت ساختارشکنی اجتناب ناپذیر می سازد. با گذار از این نقطه، جنبش مذکور دیگر سبز نمیتواند بماند، سرخ خواهد شد. این تمام مطلب است. قانونمندی مبارزه در خیابان، روند آتی "جنبش سبز" را رقم خواهد زد. به همین دلیل تا آنجا که به نیروهای انقلاب دموکراتیک مردم ایران برمی گردد، برترین رسالت و حیاتی ترین دستور روز، تلاش مستمر و به هر قیمت در راستای استمرار قیام حتی در ابعاد میکرو و حضور مداوم در صحنه می باشد.

به این اعتبار مبارزه "جنبش سرخ"، نه در تقابل با "جنبش سبز" که از قضا در تعامل فعال و مستمر با آن معنی می یابد.

هوشیاری "جنبش سرخ" از قضا در استفاده حداکثر از ظرفیتهای سیاسی و اجتماعی "جنبش سبز" می باشد. تحقق این امر از مسیر همراهی با جنبش مذکور در خیابانها می گذرد و نه در جدایی از آن. رسالت انقلاب در این نقطه هیچ چیز نیست جز سمت و سو دادن به عنصر اجتماعی در خیابان، رادیکالیزه کردن آن از طریق تثبیت شعارهای خود و در نهایت حفاظت مسلحانه از آن در مقابل اعمال قهر حاکمیتی که دیگر هر گونه مشروعیت خود را در انتظار توده ها از دست داده است.

مهم این نیست که مردم در صحنه مچ بند سبز بر دست و رویان سبز بر پیشانی داشته باشند. مهم این است که شعارهایشان سرخ باشد و یا بشود. از قضا شعار سرخ با پرچم سبز، بسا کارسازتر از شعار سرخ با پرچم سرخ در شرایط کنونی است. اصلاً آنجا در خیابان دیگر سرخ و سبز معنا ندارد. قداره بندان مسلح رژیم "جمهوری اسلامی" هستند در آنسو، و در اینسو، جنبش رنگارنگی که البته باید آرام آرام و در تمامیت خود به سوی دروازه های "گذار از نظام" هدایت شود. شعارهایش باید از شعارهایی همچون "موسوی، موسوی رای منو پس بگیر!" به "برادر شهیدم، خونتو پس می گیرم"، از "مرگ بر این دولت مردم فریب" به سمت "مرگ بر دیکتاتور" و تیزتر از آن "مرگ بر خامنه ای" و متکاملترین شکل آن یعنی "مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی" تحول یابد. ابلهانه بودن شعار "رهبر ما! قاتله، ولایتش باطله" را می توان به سادگی برای مردم توضیح داد که نمی شود اول یکی را به عنوان رهبر خود در مصرع اول برسمیت شناخت و بعد در مصرع دوم ولایتش را باطل دانست! بجای آن باید که شعار تیز "خامنه ای قاتله، حکومتش باطله" را جا انداخت.

گذشته از این شعارهایی چون "توپ تانک بسیجی، دیگر اثر ندارد"، "وای به روزی که مسلح شویم"، "رهبران، رهبران، ما رو مسلح کنید" و "ما زن و مرد جنگیم، جنگ تا جنگیم"، اساساً شعارهای تیز جنبش سرخند، حتی اگر از حلقوم هواداران موسوی بیرون بیایند. خونی که با گلوله پاسداران ارتجاع از تن انسانها بر زمین می ریزد سرخ است، اگر چه بر مچ بندهای سبز جاری گردد.

اما تا آنجا که به صحنه سیاسی و در فراسوی خیابان برمیگردد، پیش از هرچیز و بیش از هرچیز، باید که مرزهای میان دو جنبش روشن و شفاف باشند. در اینجا باید که هرکس پرچم خود را در اهتزاز نگه دارد. تعامل با جنبش سبز آری ولی با پرچم مستقل خود، با شعارهای ویژه خود و مهمتر از همه با رهبری شناخته شده خود. هر چیز به غیر از این راست روی است، دنباله روی است. جنبش خودبخودی است. اعلام شکست پیشاپیش است. این تمامی حرف من است.

این را باید به ویژه در خارج از کشور، زینده فسیلهای رنگارنگ و بریدگان صحنه سیاستی دانست که یا همیشه به دنبال قدرت روان بوده اند و یا پس از یک خواب زمستانی طولانی، دوان دوان به صحنه آمده اند و با شنیدن بوی کباب نگران تضعیف جنبش و مدعی انقلابیون پیشتاز گردیده اند. تنها از این طریق است که در جریان عمل و در شرایط اعمال سرکوب عریان، آنجا که ظرفیتهای "جنبش سبز" به انتها می رسد، انقلاب پرچم می شود، انفعال حاکم نمی شود و جنبش ادامه می یابد.

مرز دو جنبش، جدای از شعارها، شیوه های برخورد با حاکمیت و مسأله هژمونی، در اهداف آن سمبلیزه می شود. "جنبش سبز" خواهان گذار از "بحران" با هدف حفظ نظام است و "جنبش سرخ" خواهان حل "بحران" از طریق حذف نظام. به همین سادگی! هر آنچه که در چارچوب اولی بگنجد سبز است و هر آنچه که در چارچوب دوم قرار گیرد سرخ! مراد من از آن جنبشی که خود را متعلق بدان نمی دانم، همین اولی است و نه قیام قهرمانانه خیابانهای ایران که خود سالهای سال بدان چشم دوخته و در تحقق آن یکروز نیز تردید روا نداشته بودم. به راستی که مرزی بر بلاهت آدمی متصور نیست!

آری، اگر مرزها روشن و شفاف نباشند، آنوقت راه برای هر زاغ و زغنی باز خواهد بود تا در زیر لوای تقویت جنبش، آنرا به انحراف برد. اگر مرزها مشخص نباشند، آنگاه به ناگاه فرصت طلبان حرفه نی و همدستان قدیمی جلادان حاکم بر ایران را که در اصل جایشان در مقابل دادگاه های صالحه باید باشد، نه در کنار و حاشیه که در پیشاپیش و در صف اول سهم خواهی از کیک قدرت فرضی خواهید دید. مرز اگر روشن نباشد، آنوقت رهبر جنبش می شود نخست وزیر دوران قتل عام ها، سخنگوی جنبش می شود فیلمساز حزب الهی استحاله شده ای چون محسن مخملباف، طنز نویس جنبش می شود لمپنی همچون ابراهیم نبوی، خبرنگار و تحلیلگر جنبش می شود خبرکشی چون علیرضا نوریزاده و سازماندهندگان جنبش هم می شوند همکاران و همدستان دیروز حاکمیت در شکنجه و کشتار انقلابیون، همچون فرخ نگهدار و علی کشتگر و مهدی فتاپور و توابان ردلی همچون هوشنگ اسدی و صف طویلی از بریدگانی که باران جنبش و انقلاب در راه، یکایکشان را از زیر خاک همچون زانو بیرون کشیده است. همه از یک خانواده، همه از یک تبار!

ولی اگر مرز مشخص باشد، آنگاه نه سازش فرضی موسوی با خامنه ای، توده ها را با احساس پیروزی به خانه ها باز خواهد گردانید و نه تسلیم او کسی را منقل خواهد کرد. بنابراین بحث اساسی من، نه نفی "جنبش سبز" که تلاش در راستای ارتقاء آن است. زدودن جنبش از شارلاتانیهای ردلی است که آمده اند تا از قبل رنج و خون خلق قهرمان ایران و پیشتازان جان برکفش، به آب و نانی برسند. افشاء بی شرفانی است که در حیات خیل شاهدان، هنوز نتوان نداده و از راه نرسیده، ادعای شرف می کنند. حرف بر سر رادیکالیزه کردن جنبش و هدایتش به سمت مرزهای ساختارشکنی در "خیابان" و تمیز داده شدن و شفافیت در "سیاست" است.

نقد من در مقاله "این جنبش، جنبش من نیست!"، متوجه سبزیپوشان خیابانهای ایران نیست. متوجه جوانان و نوجوانان دانش آموز و دانشجوی نسل سوم در خارج از کشور هم نیست که اینروزها همگی سیاسی شده و به موج سبز پیوسته اند. هیچ چیز برای من از این زیباتر نبوده و نیست.

نقد بیرحمانه من متوجه آن بیچارگانی است از نسل اول انقلاب که امید و اعتماد از دست رفته شان را امروز به قاتلان دیروز همزمان و همسلان خود نثار کرده اند و مسالمت جو شده اند. آنانی که تا دیروز، پیش از بریدن از مبارزه و انقلاب، خدای را بنده نبودند و بعضاً از موضع بالا حاضر به پایین آمدن از کرسی رهبری هم نبودند، حالا در خارج از کشور، با ذلت و خواری و با فراخوان "جمعی از ایرانیان"! در اینجا و "بعضی از دانشجویان"

! در آنجا ، به میدان می شتابند و شعار " موسوی ، موسوی رای منو پس بگیر " سر می دهند و در عین حال صحبت از انقلاب سبز ! و تقویت جنبش نیز می کنند . آنهایی که در فضای عاری از گلوله و گاز اشک آور و زندان و شکنجه خارج از کشور ابلهانه شعار می دهند " نترسید ، نترسید ، ما همه باهم هستیم " . اینها بیش از آنکه " نفرت انگیز " باشند " رقت انگیز " ند.

بحران انقلابی یا بحران فروپاشی

تمامی عجز و لابه های رفسنجانی در نماز جمعه 26 تیرماه را اگر بفشاریم و تبدیل به یک کلام نماییم ، آن کلمه هیچ چیز نیست جز اقرار او به وجود " بحران " در نظام " جمهوری اسلامی " . نوع برخورد با همین تک واژه و راه حلهای ارائه شده برای گذار از آن ، نشاندهنده جایگاه هر فرد و جریان فعال بر روی صفحه مختصات سیاست امروز ایران است . مرز سیاسی میان " جنبش سرخ " با " جنبش سبز " در همینجا ترسیم می گردد . راه حل اولی گذار از بحران با " حذف کل نظام " است و راه حل دومی تا آنجا که به رهبری سیاسی آن برمی گردد ، عبور از بحران با هدف " حذف بخشی از نظام " برای " حفظ کل نظام " است . به این اعتبار " جنبش سبز " در شرایط کنونی ، تا آنجا که به حذف بخش حاکم حتی از طرق لامحاله سیاسی و مسالمت آمیز برمی گردد ، نه در مقابل و نه در عرض " جنبش سرخ " که در طول آن قرار می گیرد . تنظیم اصولی با " جنبش سبز " ، افشاعگری مداوم در بالا نسبت به موارد سازش رهبری مذکور با جناح حاکم در عین همکاری بی قید و شرط با پایه های اجتماعی آن در پایین است . در این راستا ، اگر هرگونه این همانی با رهبری سیاسی " جنبش سبز " راست روی باشد که هست ، اما و اگر کردن در همکاری عملی با پایه های اجتماعی آن در داخل ، چپ روی و سکتاریسم خواهد بود.

اما تا آنجا که به پایه های نظری تحلیل از بحران برمی گردد ، این بحران هنوز به مرحله " بحران انقلابی " ارتقاء پیدا نکرده است . بحران کنونی بحرانی است که پیش از آنکه خطر سرنگونی در یک قدمی حاکمیت قرار داشته باشد ، مسأله یک رژیم غلبه بر " بحران فروپاشی " است . انقلابی تلقی کردن بحران کنونی نشاندهنده هل شدگی و ساده انگاری کسانی است که از یک درک واقعی نسبت به جامعه ایران و نیروهای متشکله آن و معادلات بین المللی برخوردار نیستند . نتیجه عملی انقلابی تلقی کردن بحران کنونی این است که به جای تلاش در تعمیق شقه و شکاف در بالا و سازماندهی مستقل در پایین ، شعار سرنگونی بلاواسطه رژیم را نه در پهنه تنوریک که در زمینه عمل مشخص روزمره ، پرچم کرده و آلترناتیو واقعی آنرا هم که مابه ادا واقعی در جامعه نیز داشته باشد ارائه کرد و برای سرنگونی تمامیت رژیم ، همین امروز ، خیز برداشت . به عکس نتیجه عملی تشخیص درست بحران در قالب " بحران فروپاشی " آنست که باید به هر قیمت به شکاف و شقه واقعی در بالا دامن زده و در پایین به هر قیمت به سازماندهی نیروهای متشکله انقلاب دموکراتیک و هدایت جنبش توده ای پرداخت . تا آن مرحله باید به دور از هرگونه توهمی نسبت به حرکت خودبه خودی جنبش به سمت سرنگونی نظام ، تلاش کرد تا حد ممکن و در ماکسیمم خود در روند تحولات جاری هم در بالا و هم در پایین مداخله کرد ، مداخله کرد .

تهاجم به اشرف

به هنگامی که این سطور را می نوشتم ، خبر تهاجم وحشیانه نیروهای نظامی عراق به قرارگاه اشرف منتشر گردید . تصاویر وحشیگریهای بی مثال نیروهای مزدور عراقی با مسئولیت مستقیم نوری المالکی و با اطلاع کامل دولت ایالات متحده ، علیه نیروهای غیرمسلح و حفاظت شده ! مجاهدین که خاطره عملیات همزادانشان

در ارتش اسرائیل علیه مردم بی دفاع غزه را زنده می کند ، به جز جیره خواران رژیم ، از چپ و راست همه را برانگیخته است . آنچه که تا این لحظه اتفاق افتاده است ، تنها بخش کوچکی از آن چیزی است که از ماه ها قبل از آن به مثابه فاجعه انسانی یاد می شده است . نمی خواهم در اینجا وارد چرایی این تهاجم نظامی و ربط آن با تهاجم سیاسی اخیر رهبری مجاهدین در رابطه با پیشنهاد بازگشت مشروط به ایران گردم . فقط اینرا بگویم و بگذرم که نفس این واکنش وحشیانه ، رابطه مستقیمی با کنش موفق رهبری مجاهدین در رابطه با تغییر در ستراتیژی و تاکتیک منبعث از آن در بیانیه پنجم مرداد مریم رجوی داشته و دولتهای عراق و ایالات متحده را که به هیچ وجه خواهان مداخله آنان در تغییر و تحولات پیش رو نیستند ، آچمز کرده است . اگر ضرورتی بود در آینده بیشتر در این رابطه بحث خواهم کرد.

مسئولیت مستقیم جنایتهای اخیر اما ، بی هیچ تردیدی بر عهده دولت جنایتکار آمریکاست . این فاجعه یکبار دیگر نشان می دهد که ایالات متحده آمریکا مطلقاً قابل اعتماد نیست و درست به مانند تمام رژیمهای ضد انسانی دیگر همچون رژیمهای اسرائیل و جمهوری اسلامی ، تنها زبان زور را می فهمد و لاغیر . در محکومیت این تهاجم سبعانه به مجاهدین بی سلاح ، هیچ تردیدی جایز نیست . به راستی که اینبار خون مجاهدین در اشرف ، با خون شهدای قیام در سراسر ایران پیوند خورده است .

و اما در پایان چند جمله ای را می خواهم استثناء در رابطه با تقاضای دیده بان وزارت اطلاعات آخوندی که در ارتباط با مقاله قبلیم یعنی "این جنبش ، جنبش من نیست" از "آقای نیابتی" خواسته بود تا تمام حرف ! را بزند ، قلمی کنم . "تمام حرف" من با شما و تمام لات و لمپنهای همکاران در سایتهای رنگارنگ این است که بکارتان ادامه دهید . خواهش می کنم ادامه دهید ! خواندن خزعبلات ارزان شما که آسمان و ریسمان را با صد من سریش به هم میچسباند تا درنهایت کینه و نفرت ضدخلقی و فوق ارتجاعی حاکمیتی مقتدر ! را بسا ابلهانه ، برروی اپوزیسیون اصلیش سرریز کند ، نه تنها موجب مزاح است بلکه از اتفاق به مثابه سوپاپ اطمینانی در رابطه با مجاهدین عمل میکند که بخار خشم و ناراحتی نسبت به مواضعشان را می توان با مراجعه به مزخرفات هیستریک شمایان خارج ساخت و جلوی انباشته شدن آنرا سد کرد . این را من شخصاً به همه منتقدان مجاهدین پیشنهاد میکنم ! به راستی کسانی که دشمنان رذلی چون شما دارند ، شایسته دوستی و همراهی هستند . اینرا مجاهدین به شما مديونند!